

مناسبات شیعه و معتزله در قرن چهارم هجری

ضرغام گرجی پور^۱، محمدعلی چلونگر^۲، علیرضا ابطحی^۳

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۳/۸/۵ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۳/۱۱/۸)

چکیده

از نیمه دوم قرن اول هجری به بعد، فرق و مذاهب مختلف کلامی شروع به رشد کردند. یکی از این جریان‌های فکری معتزله بود که تا اواسط قرن سوم هجری روابط چندان مطلوبی با شیعه نداشت؛ بنابراین تا این برهه از زمان بسیاری از رهبران دو گروه ردیه‌های فراوانی بر آثار هم‌دیگر می‌نوشتند که هدف آن‌ها از این عمل، دفاع از اصول اعتقادی مکتب خود بود که در بسیاری از موارد با تعصب و چشم‌پوشی از حقیقت نیز همراه می‌شد. اما از نیمه دوم قرن سوم هجری خصوصاً با روی کار آمدن حکومت شیعی آل‌بویه این جریان فکری به گونه‌ای دیگر طی طریق کرد و روابط فکری معتزله با شیعه بسیار به هم نزدیک شد به طوری که بسیاری از شیعیان از استادان معتزلی علم فراوانی کسب کردند و بعضی از معتزلیان مثل راوندی و ابوعیسی وراق به شیعه گرویدند و اصطلاح متشیعه معتزله در این عصر، اصطلاحی رایج که به معتزلیانی که به شیعه گرایش پیدا کرده بودند، اطلاق می‌شد. همچنین بسیاری از بزرگان معتزله با رهبران فکری شیعه مثل شیخ مفید، خاندان نوبختی و... تعاملات مختلفی برقرار کردند که این تعاملات هرگز به خشونت نگرایید و هر دو گروه، نظریات هم را با تسامح و تساهل می‌شنیدند. در نگاه کلی، در قرن چهارم هجری معتزله و شیعه خصوصاً شیعه زیدیه تأثیر متقابلی بر یکدیگر برجا گذاشتند.

کلید واژه‌ها: آل‌بویه، شیعه، صاحب‌بن‌عباد، قاضی عبدالجبار، قرن چهارم هجری و معتزله.

۱. نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی نجف‌آباد؛
Email: zarghamgorji@yahoo.com

۲. دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه اصفهان.

۳. استادیار گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی نجف‌آباد.

مقدمه

بحث شناخت، فرق و مذاهب اسلامی در تاریخ اسلام از اهمیت خاصی برخوردار است؛ بنابراین از نیمه دوم قرن اول هجری به بعد، به تدریج فرق و مذاهب مختلفی چون مرجئه، خوارج، معتزله و... شروع به رشد کردند که هر کدام از آنان در مجادلات فکری، اجتماعی و سیاسی توانستند آثار و نتایجی از خود به جا گذارند. یکی از این فرقه‌ها، فرقه معتزله است که توسط واصل بن عطا پایه‌گذاری شد و در زمان سه تن از خلفای عباسی (مأمون، معتصم و واثق) به اوج سیاسی خود رسید، ولی از دوره متوکل تا زمان خلافت القادر بالله، معتزله دیگر در دستگاه خلافت عباسی جایگاهی نداشتند و حنابله و نیروی ترکان صاحب اختیار بودند. اما با روی کار آمدن دولت شیعی آل بویه، معتزله دوباره احیا شد و نفوذ زیادی را در دربار آل بویه تصاحب کرد. از آنجا که حیات فکری، سیاسی و اجتماعی این فرقه بعد از دوره محنتی که توسط متوکل بر این فرقه اعمال شد، اهمیت ویژه‌ای دارد، لذا در این پژوهش سعی شده است مناسبات فکری این فرقه با شیعه در قرن چهارم هجری بررسی شود؛ بنابراین در این زمینه سؤالاتی مطرح می‌شود از جمله:

۱. جایگاه فکری، اجتماعی و سیاسی معتزله در دستگاه خلافت عباسی تا دوره روی کار آمدن آل بویه چگونه بود؟
۲. عوامل زمینه‌ساز مؤثر در استمرار حیات اجتماعی معتزله در قرن چهارم هجری چه بود؟
۳. چهره‌های شاخص معتزلی در قرن چهارم هجری چه نقشی در تداوم حیات کلامی معتزله ایفا کردند؟
۴. نزدیکی میان شیعه و معتزله، چه نقشی در استمرار حیات فکری معتزله داشت؟

حیات فکری و اجتماعی معتزله تا اوایل قرن چهارم هجری

یکی از فرق اسلامی که در اوایل قرن دوم هجری و در اواخر دولت بنی‌امیه در بصره ظاهر شدند و در مسائل کلامی از دیگر فرق جدا شدند، شاگردان حسن بصری بودند. آن‌ها در مسأله جبر، تجسیم و منزله بین کفر و اسلام مخالفت ورزیدند و گفتند بشر در کارهایش مجبور نیست، بلکه خداوند پس از آنکه راه هدایت را به دست بشر داد، کار را به خودشان تفویض کرد و دیگر در شئون آن‌ها دخالتی ندارد. رأس این فرقه و کسی که اعتزال را به صورت یک مکتب پایه‌گذاری کرد واصل بن عطا است. هنگامی که واصل بن عطا

و عمرو بن عبید اصول خمس را اظهار کردند، خلیفه اموی، یزید بن ولید بن عبدالملک، در سال ۱۲۶ ه. ق عقاید ایشان را پذیرفت و معتزله دور او را گرفتند و وی را در میان بنی‌امیه در دیانت حتی بر عمر بن عبدالعزیز نیز ترجیح دادند [۱۱، ج ۱۰، ص ۱۸۶]. در میان خلفای اموی یزید بن ولید بن عبدالملک، تنها خلیفه‌ای بود که جانب اعتزال را گرفت و در دوره عباسی، چند نفر از خلفا، معتزله را مورد حمایت خود قرار دادند. معتزله در اوایل دوره بنی‌عباس حالت بی‌طرفی به خود گرفت. علم کلام در فاصله بین خلافت مهدی و عصر مأمون (۱۵۸-۲۱۸) در میان مسلمین نضج گرفت. به نظر می‌رسد از آنجا که در آن برهه از زمان فرق غیر اسلامی کتب متعددی در جهت گسترش مذهب خود می‌نوشتند، و مردم را به شک و شبهه وا می‌داشتند؛ بنابراین خلفای عباسی برای رفع این شبهه، ناگزیر بودند به کسانی متوسل شوند که مردم را از این تزلزل مذهبی برهانند، این افراد متکلمان بودند. مأمون یکی از افرادی بود که به علم کلام اظهار علاقه کرده و جلسات و مناظرات علمی تشکیل می‌داد و در بسیاری از این جلسات شرکت می‌کرد. وی با معتزله رفاقت کلی داشت، متکلمان را از نقاط مختلف به بغداد دعوت و در باب اعتقادات به مناظره و مباحثه وادار می‌کرد [۱۱، ج ۱۰، ص ۱۸۶]. کتب حکمت یونان را از خارج به بغداد می‌طلبید و مترجمان را به ترجمه و شرح آن‌ها تشویق می‌کرد و غالب ایام خویش را با ابواسحاق ابراهیم بن سيار نظام، ابوالهذیل علاف، ثمان بن اشرس و ابوعبدالله احمد بن ابی دؤاد (متوفی ۲۴۰) از رؤسای بزرگ معتزله می‌گذراند و در نتیجه این معاشرت‌ها به فرقه معتزله تعلق قلبی پیدا کرد و طرفدار عقاید ایشان شد [۱۱، ج ۱۰، ص ۱۸۶].

این توجه در زمان معتصم و واثق نیز ادامه یافت. یکی از افراد مورد احترام و اعتماد مأمون، احمد بن ابی دؤاد بود که بعد از مأمون به‌عنوان وزیر معتصم و واثق نیز حضور داشت. در زمان مأمون مذهب معتزله رسمیت یافت و مذهب دولتی دستگاه خلافت شد. در سال ۲۱۸ ه. ق، مأمون به اسحاق بن ابراهیم که امیر بغداد بود، دستور داد فقها، علما و محدثان را جمع و درباره قرآن امتحان کند. هرکس که قائل به مخلوق بودن قرآن است آزاد و هرکس این عقیده را نپذیرد، تبعید و طرد شود.

در زمان مأمون اداره ویژه‌ای به نام «محنه» تأسیس شد و عده‌ای از علما برای بازجویی به آن اداره احضار شدند. از جمله ایشان، امام احمد حنبل از فقیهان اربعه^۱ سنت و جماعت بود که وی و پیروانش را به ناحیه‌ای در طرسوس تبعید کردند. تعقیب و

۱. فرقه فقهی حنابله منصوب به احمد بن حنبل است. دیگر فرق فقهی اهل سنت، حنفی، شافعی و مالکی بودند.

آزار اهل حدیث در زمان خلفای بعد از مأمون یعنی معتصم و واثق به شکل گسترده‌ای ادامه یافت. در سال ۲۱۹ ه‍.ق، معتصم احمدبن حنبل را احضار کرد و قول وی را در مورد حادث و یا مخلوق بودن قرآن پرسید. چون احمدبن حنبل از اقرار به خلق قرآن خودداری کرد، چنان او را آزار داد که به حال اغما فرو رفت و پس از آن وی را به زندان افکند [۲، ج ۶، ص ۳ و ۴].

احمدبن ابی دؤاد، قاضی بزرگ معتزلی در زمان معتصم و واثق، نقش مؤثری در گسترش این مکتب ایفا و در این راه از نفوذ فوق‌العاده خویش در دستگاه خلافت استفاده کرد. معتصم در تمام کارها با احمدبن ابی دؤاد مشورت و مردم را وادار می‌کرد که قائل به خلق قرآن شوند. در این زمان، اکثر صاحبان مشاغل حساس دولتی پیرو مذهب اعتزال شده بودند [۲۶، ج ۴، ص ۶۴]. در زمان خلافت واثق (۲۲۷-۲۳۲)، پسر معتصم نیز همان روش مأمون و معتصم تعقیب شد. واثق مثل مأمون، با معتزله به بحث و جدل می‌نشست و احمدبن ابی دؤاد و جعفر بن حرب همدانی، از رؤسای بزرگ معتزله از خواص وی بودند. به قدری عمال واثق در طی این مسلک، تعصب نشان می‌دادند که در سال ۲۳۱ ه‍.ق، موقعی که گماشتگان خلیفه اسرای مسلمان را با دادن فدیة از رومیان می‌گرفتند، نماینده‌ای از طرف قاضی القضاة احمدبن ابی دؤاد به سر حد روم آمد تا عقیده اسرا را بپرسد. نماینده ایشان، کسانی را که قائل به خلق قرآن بودند خلاص کرد و کسانی را که چنین عقیده‌ای نداشتند، به بلاد عیسوی برگرداند [۲۷، ص ۱۹۷]. سیر گسترش معتزله تا پایان خلافت واثق ادامه یافت. چون در سال ۲۳۲ ه‍.ق، متوکل به خلافت رسید، به مخالفت با سیره مأمون، معتصم و واثق پرداخت. علت تغییر روش متوکل نسبت به خلفای قبلی به اوضاع اجتماعی و سیاسی آن عصر مرتبط است. نتیجه آن همه سخت‌گیری معتزله و خلفا در زمان مأمون، معتصم و واثق موجب شد عموم مردم از مذهب اعتزال نفرت پیدا کنند، زیرا شاهد آن بودند که معتزله با بی‌رحمی تمام در صدد قدرت‌نمایی هستند و در این راه، با وضعیت اسفناکی مخالفان خود را که در میان مردم محبوبیت دارند قربانی کرده‌اند، از این‌رو مردم در مقابل تغییر روش متوکل جانب معتزله را نگرفتند.

از نظر سیاسی، متوکل چون شاهد نفوذ بیش از حد معتزله در دستگاه خلافت بود، ناگزیر شد که تغییر رویه دهد. متوکل بار دیگر به جریان عرب‌گرایی سنتی متوسل شد و در این میان، ترکان از نفوذ زیادی در دستگاه خلافت برخوردار شدند. چرا که زمینه ورود ترکان از زمان معتصم آغاز شده بود و در این دوره به نفوذ زیادی دست یافته و بر

کلیه امور سیطره داشتند. آنان به دلیل روحیه خاص خود، با تفکر، تعقل و استدلال میانهای نداشتند. در نتیجه در صدد آزار و اذیت معتزله برآمدند و خلفا مجبور به تبعیت بودند. تعدادی از خلفا توسط آنها عزل و تعدادی دیگر به قتل رسیدند. با چنین احوالی با نفوذ ترکان، آزار و اذیت معتزله توسط آنها شروع شد. از لحاظ فکری و عقیدتی نیز از زمان خلافت متوکل تا آغاز قرن چهارم، تعارضاتی از طرف سلفیین و اشاعره نسبت به معتزله اعمال شد و کتابها و رساله‌های معتزله را رد کردند. آنها معتزله را کافر شمردند و گفتند هر کس بگوید قرآن مخلوق است کافر و از ایمان خارج است [۱۱، ص ۸]. در این دوره وضع دینی بغداد به گونه‌ای بود که متعصبان قوم، به خصوص پیروان احمد بن حنبل چنان قدرت یافتند که به خانه‌های امرا می‌رفتند و خمرهای شراب و آلات موسیقی را می‌شکستند و مغنیان را می‌زدند و به کنیزکان اهانت می‌کردند و خلیفه قدرتی نداشت [۲۸، ج ۲، ص ۵۶۰]. به طور کلی می‌توان گفت بعد از دوره محنتی که توسط متوکل بر معتزله اعمال شده بود تا قبل از به قدرت رسیدن دولت شیعی آل بویه، این جریان فکری نه تنها نفوذ خود را از دست داده بود، بلکه بر اثر بی‌توجهی خلفا و امرا به وضعیت وخیمی گرفتار شده بود. تنها با به قدرت رسیدن دولت شیعی آل بویه بود که معتزله دوباره احیا شدند.

تعامل و تقابل فکری شیعه و معتزله در قرن چهارم هجری

مکتب معتزله و شیعه از آغاز قرن چهارم چنان به هم نزدیک شدند که کسانی از معتزله اظهار داشتند که برخی از علمای شیعه تحت تأثیر عقاید آنها قرار گرفته‌اند. عده‌ای دیگر از معتزله، شیعه را متهم به تشبیه و تجسیم دانستن خداوند بر شمرده‌اند که عالمان شیعه کوشیدند این اتهامات را رد کرده و عقیده خود را در باب منزه بودن خداوند بیان کنند. مهم‌ترین استدلال در برابر هر دو اتهام، وجود روایات مختلف از ائمه معصومین (ع) در باب عقاید کلامی شیعه است که موارد اتهامی به شیعه را رد کرده‌اند. محتوای این روایات، اعتنای فراوان به ادله عقلی و اعتقاد به منزه بودن خداوند و سایر مسائل عمده کلامی بود [۱۳، ص ۱۰]. علاوه بر روایات ائمه، نسلی از متکلمان عقل‌گرای شیعه در قرن دوم و سوم در کوفه و بغداد، زمینه ساز رشد کلام شیعی در قرن چهارم شدند [۱۳، ص ۱۰].

در واقع قرن چهارم صحنه نزار گروه‌های مختلف فکری و سیاسی است. اهل حدیث

عبارت از حنابله افراطی بودند که با تفکرات عقلانی سازگاری نداشتند، معتزله که همه چیز را بر محور عقل قرار می‌دادند و شیعه نیز ساختار خاص خود را داشت؛ چرا که در مبانی فقهی و کلامی مستقل بود و به‌ویژه در امر امامت نظریاتی متمایز از سایر گروه‌ها داشت. اهل حدیث مخالف معتزله بودند و دانش کلام را نمی‌پذیرفتند، ولی شیعه و معتزله، سخن یکدیگر را درک کرده و تماس نزدیک‌تری با هم داشتند. این تماس‌ها با روی کار آمدن آل‌بویه که جانبدار تشیع و اندیشه‌های عقلانی بودند، بیشتر شد. برای کسانی نیز که تسامح بیشتری در امر مذهب داشتند، تماس گرفتن راحت‌تر بوده و به خود اجازه می‌دادند تا در درس اساتید معتزلی و یا شیعی شرکت کنند. شدت تماس‌های معتزله و شیعه، تأثیرات فراوانی را در هر دو سو برجا گذاشت. کسانی از دانشمندان شیعی تحت تأثیر اعتزال قرار گرفتند، همان‌گونه به‌عکس، تشیع و به‌ویژه تشیع زیدی در جمع عظیمی از معتزله نفوذ یافت. درعین حال در این آمودوشدها آنان با نقطه نظرات یکدیگر بیشتر آشنا شده و کتاب‌های فراوانی در رد بر هم‌دیگر نگاشتند. البته رده‌ها به معنی دشمنی آن‌ها نیست، بلکه به‌درستی، دلیل قرابت آنان با هم‌دیگر است.

دکتر زهدی جارالله تأکید دارد زمانی که معتزله احساس کردند در میان اهل سنت جایی ندارند به روافض پناه بردند و احساس کردند که در اتحاد با آنان می‌توانند به یک قدرت قوی که از آنان حفاظت کنند، اتکا داشته باشند [۱۲، ص ۲۰۴]. مسائل اختلافی شیعه و معتزله در درجه نخست، مسأله امامت و پس از آن در بحث اسما و احکام مربوط به مرتکب کبیره بود که اختلافاتی با هم داشتند. در مرحله بعد نیز، اختلاف در مسائل مختلف کلامی بود، که سران اعتزال نیز در آن‌ها با یکدیگر اختلاف داشتند. در این قرن اختلافات همچنان وجود داشت ولی از شدت آن‌ها کاسته شده بود. در این عصر ابوعلی جبایی و فرزندش ابوهاشم حضور دارند که ابوعبدالله بن ملک اصفهانی، متکلم شیعی، مجلس مناظره‌ای با ابوعلی جبایی داشته است. وی همچنین کتابی به‌عنوان *نقض الامامة علی/بن علی* داشته که ناتمام مانده است [۹، ص ۲۲۶]. یکی از اندیشمندان معتزله در قرن سوم و اوایل قرن چهارم ابوعلی جبایی است. درباره عقیده ابوعلی در مسأله تفضیل خلفا، اختلاف نظر وجود دارد: ابن مرتضی می‌گوید که روافض ابوعلی را متهم به نصب کرده‌اند و این بدان جهت است که با مذهب او آشنایی ندارند. او کتاب *عبادین سلیمان در تفضیل ابوبکر* را رد کرد اما کتاب *المعیار و الموازنه* اسکافی در اثبات تفضیل علی علیه‌السلام (ع) بر ابوبکر را رد نکرد [۷، ص ۱۷۲]. ابن ابی‌الحدید رأی

آخرین وی را همین تفضیل امام علی (ع) ذکر کرده و گفته است که او پیش از آن از متوفقان بود و در بسیاری از نوشته‌هایش می‌گفت اگر خبر طیر^۱ درست باشد علی (ع) برتر از دیگران است. عبدالجبار نیز از ابوهاشم نقل کرده که پدرش در آخر رأی خود را دائر بر تفضیل امام اظهار کرد [۱، ج ۱، ص ۷۹۸]. آنچه که در شرح اصول خمسه آمده این است که عقیده ابوعلی جبایی و فرزندش ابوهاشم توقف بوده است [۳۱، ص ۷۶۷]. شیخ مفید نیز عقیده پدر و پسر را توقف دانسته است [۱۸، ص ۶۷]. ابوهاشم قائل به توقف بوده و هیچ اشارتی در باب تشیع وی نرسیده است، اما شاگرد ابوهاشم یعنی ابوعبدالله بصری (م ۳۶۷) قائل به تفضیل امام علی (ع) بوده و کتابی به نام *الدرجات* در این باب داشته است [۳۱، ص ۷۶۷]. بزرگ‌ترین نماینده مکتب اعتزال بصری در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری، قاضی عبدالجبار است. وی حدود نود سال عمر کرد و مدت‌ها از سال ۳۶۷ هـ.ق، به بعد قاضی‌القضاتی ری را از طرف صاحب‌بن عباد (م ۳۸۵)، در دست داشته است. وی از شاگردان ابوعبدالله بصری بوده و خود نیز شاگردان فراوانی داشته است. قاضی را باید از جمله آخرین افرادی دانست که یک معتزلی با شاخصه‌های خاص معتزلی است یعنی نه تحت تأثیر شیعه قرار گرفته و نه حاضر به پذیرفتن آرای اهل حدیث و نظام فکری آن‌ها شده است. وی از لحاظ تألیف و نگارش که به‌طور عمده در دفاع از عقاید معتزله بوده در اوج قرار دارد ولی علی‌رغم خواست او عمده شاگردان وی هضم در تشیع شدند [۲۱، ج ۱، ص ۳۳۲]. قاضی در کتاب *المعنی* خود به رد نظریه امامت پرداخته و نص را قبول ندارد. وی تصریح می‌کند که معتزله خلیفه بعد از پیامبر را ابوبکر، عمر، عثمان و پس از آن علی (ع) می‌دانند و پس از این چهار نفر، هرکس را که امت با او بیعت کرد و به سیره آن‌ها عمل کند به خلافت می‌پذیرند و همچون عمرین عبدالعزیز، قاضی عبدالجبار در باب تفضیل، اوایل به برتری ابوبکر اعتقاد داشت اما تحت تأثیر نوشته ابوعبدالله بصری به برتری امام علی (ع) معتقد شده است [۳۱، ص ۷۶۷]. در زمان او شیعه شیوع و گسترش یافته بود و ری نیز یکی از مراکز شیعه بوده و همین امر قاضی را وادار کرده تا نسبت به شیعه از خود حساسیت نشان دهد. با وجود تلاش قاضی عبدالجبار در جهت دفاع از عقاید معتزله و گسترش و رواج این طرز تفکر، در ری می‌توان شاهد شیعی شدن مکتب معتزله بود به‌طوری که

۱. مقصود از حدیث طیر روایتی از رسول اکرم (ص) است که زمانی که قصد تناول مرغ بریان شده‌ای را داشتند دست به دعا برداشته و عرض کردند: خداوندا دوستدارترین بنده نزد خودت را بفرست تا این گوشت را با من تناول کند.

عده زیادی از شاگردان وی به شیعه گرویدند. اما شخصیتی که در این قرن باید از او به عنوان سمبل اتحاد اعتزال و تشیع نام ببریم، صاحب بن عباد است. صاحب یکی از برترین وزرای ایرانی است که در کنار تنی چند از دیگر وزیران نامدار، از شخصیت سیاسی، ادبی و فرهنگی بالایی برخوردار بود. وی به سال ۳۲۶ ه.ق، متولد شده و در سال ۳۸۵ ه.ق، درگذشته است [۱۵، ج ۱، ص ۶۳۷]. دربارهٔ جانبداری وی از معتزله، شواهدی وجود دارد: از جمله در اثر خود به عنوان *الرسالة فی الهدایة و الضلالة* از جعفر بن حرب، ابو جعفر اسکافی، ابوعلی جبایی، ابوالقاسم بلخی و جاحظ با عنوان «مشایخنا» یاد می‌کند [۵، ص ۴۷]. بغدادی گفته است که بنا به دعوت ابن عباد، بیشترین معتزلهٔ زمان ما بر مذهب ابوهاشم جبایی هستند [۱۱، ص ۱۸۴]. همچنین وزارت او باعث شد تا جمعی از معتزله، مناصب اداری و قضایی مهمی به دست آورند؛ او عقیده داشت تا کسانی را که به جبر و تشبیه معتقدند از خود دور کند و تنها معتقدان به عدل و توحید را مورد حمایت خود قرار دهد [۱۲، ص ۲۱۰]. شواهد متفاوت و متعددی دربارهٔ گرایش‌های امامی و غیر امامی وی وجود دارد: از سویی وی در اشعار خود از ائمهٔ شیعه یاد کرده، ولی در بیشتر اشعار خود تنها یاد از فضایل علی و حسنین علیهم‌السلام است و از ائمهٔ بعد از آن‌ها یاد نشده است، در عین حال در دیوان وی یادی از ائمهٔ زیدیه نیز نشده است [۱۷، ص ۴۴]. از سوی دیگر شیخ مفید از عقیدهٔ وی در باب امامت انتقاد کرده و کتاب *النقض علی ابن عباد فی الامامة* را در این باره نوشته است. سید مرتضی نیز کتابی با عنوان *الانصاف فی الرد علی ابن عباد* داشته است [۹، ص ۱۸۷]. و یا قاضی عبدالجبار نیز حاضر نشد به دلیل رافضی بودن صاحب بر وی نماز بگذارد [۲۴، ج ۱، ص ۴۱۶]. اما با وجود همهٔ این روایات، باید عصر صاحب و محیط تحت سیطرهٔ او را در این دوره، تحت تأثیر تفکر معتزلی و شیعی دانست. در این دوره قرابت زیادی بین معتزله و شیعه به وجود آمد و شاید به سبب همین نزدیکی بود که هر دو گروه، هراس از اضمحلال خود در گروه دیگر را داشتند، اما آنچه در عمل رخ داد و مقاومت رهبران آن سودی نبخشید، اضمحلال اعتزال در تشیع بود. دکتر صبحی با اشاره به دو مرحله‌ای بودن رابطهٔ تشیع و اعتزال بصری، مرحلهٔ نخست را دوره‌ای می‌داند که معتزله گرایش شیعی یافتند و مرحلهٔ دوم، اضمحلال اعتزال در تشیع بوده است. در نگاه وی، قاضی عبدالجبار آخرین حلقه از اعتزال خالص است [۲۱، ج ۱، ص ۳۴۶]. باید به این نکته توجه داشت که کسان زیادی از قرن چهارم و پس از آن، به عنوان شیعی معتزلی شناخته

شده‌اند [۲۲، ج ۲۱، ص ۴۰۲]. قرابت شیعه و اعتزال در این قرن، باعث تقویت این اتهام نیز شده که شیعه تفکر کلامی خود را از معتزله گرفته است. از این رو افرادی چون شیخ مفید، خاندان نوبختی و... در آثار خود درصدد نشان دادن اختلافات کلامی میان شیعه و معتزله برآمده‌اند. در مورد نقش شیخ مفید و خاندان نوبختی در جهت رفع این شبهه به صورت مفصل صحبت خواهیم کرد. به دلیل قرابت میان این گروه بعضی از شخصیت‌های شیعی که هیچ ارتباطی با مکتب معتزله نداشتند به عنوان معتزلی شناخته شدند. یکی از این شخصیت‌ها، «سید رضی» است که شاهکارش گردآوری و تدوین *نهج البلاغه* که براساس روحیه ادبیش تدوین شده است. بسیاری وی را زیدی - معتزلی معرفی می‌کنند و آنچه باعث شده است وی را زیدی - معتزلی بخوانند این است که از وی اشعاری درباره احقیت خود نسبت به خلافت سروده است، با توجه به این اشعار است که وی را از جمله علویان طالب حکومت دانسته‌اند چرا که چنین روحیه‌ای ویژه زیدی‌ها است [۶، ص ۲۱۰]. دکتر محمدالحلو نیز منشأ اتهام زیدی بودن وی را همین نکته دانسته که وی تقیه‌ای درباره خلافت نکرده و ادعای خلافت داشته است، درحالی که در میان امامیه چنین روحیه‌ای کمتر دیده شده است [۱۷، ص ۴۴]. انتساب وی به ناصر اطروش (م ۳۰۴) که جد مادری وی می‌باشد، محتمل زمینه دیگر این نسبت بوده است [۱۷، ص ۴۳]. در برابر، تشیع امامی وی علاوه بر آنکه خاندان وی از خاندان‌های به نام امامی مذهب بغداد بوده، مورد تصریح سیوطی و ابن تغری قرار گرفته است [۳، ج ۲، ص ۵۰]. با توجه به اینکه وی ادیب و روحیه‌ای تسامحی داشت، به طور مشخص بر شیعه امامی بودن خود تصریح نکرده است. هیچ دلیل تاریخی روشنی از زیدی بودن وی در دست نیست و شاید یکی از عواملی که باعث شده است چنین تلقی شود که ایشان معتزلی است، این باشد که فضای فکری آن روز متأثر از معتزله بوده و نیز استادان معروف این مذهب می‌توانسته‌اند شاگردان زیادی را به خود جلب کنند و به طور مسلم سید رضی از این استادان بهره گرفته است. یکی از استادان سید رضی، قاضی عبدالجبار، چهره شاخص معتزلی است که بعد از وی جریان اعتزال در تشیع مضمحل شد. در این قرن، برخوردهای فکری میان معتزله و شیعه تا حدود زیادی گسترش یافت. بعضی از افراد شیعی کتب معتزله را نقد کردند و به عکس، معتزله بر کتب شیعه ردیه نوشتند ولی نکته‌ای که باید به آن توجه کرد این است که آن‌ها با احترام با هم‌دیگر برخورد می‌کردند و با تساهل و تسامح نظریات هم‌دیگر را می‌شنیدند و حتی برخی از آن‌ها

شاگردی گروه دیگری را داشتند، به عنوان مثال بسیاری از شاگردان قاضی عبدالجبار شیعی بودند. نمونه‌های زیادی از این تعامل‌ها در قرن چهارم صورت گرفته است که به صورت مختصر به ذکر دو نمونه از این برخوردهای فکری و اجتماعی می‌پردازیم.

معتزله و خاندان نوبختی

دو نفر از اعضای این خاندان یکی ابوسهل اسماعیل (ف ۳۱۱هـ.ق) و دیگری برادرزاده‌اش حسن بن موسی (ف بین ۳۰۰ و ۳۰۱ ه.ق)، طی این دوران مؤسس اولین مکتب اعتقادی شدند که درحقیقت کلام معتزلی را با اندیشه‌های امامیه درهم آمیخت [۲۵، ص ۱۲۲]. متأسفانه هیچ‌یک از نوشته‌های اعتقادی آن‌ها باقی نمانده است و آرای آن‌ها را تنها می‌توان به صورت قطعات پراکنده از روی بیانات شیخ مفید و از روی عناوین کتاب‌هایشان به دست آورد. شیخ مفید از آنان با عنوان «بنونوبخت» یاد می‌کند. بنونوبخت اصول اعتقادی آیین معتزله را درخصوص صفات و عدل خداوند پذیرفتند و با هر نوع تصور انسان‌انگارانه از خداوند مخالفت ورزیده به اختیار انسان قائل شدند، آن‌ها رؤیت خداوند را مردود دانستند و علیه این عقیده که خداوند افعال بشر را خلق می‌کند به استدلال پرداختند [۱۷، ص ۳۸ تا ۴۰].

اخباری مبنی بر اینکه ابوسهل یا حسن بن موسی تحت نظر یکی از شیوخ معتزلی تحصیل کرده باشند، وجود ندارد؛ همچنین قرائن کافی موجود نیست که نشان دهد آنان به مکتب فکری خاصی از معتزله پیوسته باشند، بلکه به نظر می‌رسد آن‌ها با علاقه و دانش گسترده خود در فلسفه و عقاید مذاهب گوناگون، به مکاتب معتزلی زمان خود نزدیک شدند ولی استقلال خویش را حفظ کردند [۲۵، ص ۱۲۳].

البته بنونوبخت درخصوص نظرهایشان در زمینه امامت، مخالف معتزله باقی ماندند، اگرچه تحت تأثیر افکار معتزلی امکان معجزه آوردن امامان را نفی می‌کردند، در عین حال سعی داشتند که برائت از گناه و معصوم بودن آنان و علم کاملشان بر همه زبان‌ها و دانش‌ها را با دلایل عقلی اثبات کنند [۱۷، ص ۳۸ تا ۴۰]. آن‌ها همچنین در باب وعید خداوند، منزله بین‌المنزلتین را رد کردند و ابوموسی کتابی راجع به همین مورد به نام *الرد علی اصحاب المنزلة بین المنزلتین فی باب الوعید* نوشته است [۱۰، ص ۱۳۱]. بنونوبخت برخلاف معتزله بر این باور بودند که پیامبر اکرم (ص) و امامان علیهم‌السلام، مرتکبین گناه کبیره از امت خود را شفاعت می‌کنند و آن‌ها را از مجازات ابدی نجات می‌دهند

[۱۷، ص ۵۲]. تنها تطبیق نداشتن اصول معتزله با معتقدان اصلی امامیه باعث رواج نیافتن افکار معتزلی در مکتب امامیه نشد، بلکه مخالفت اصحاب حدیث امامیه که همانند رقبای سنی خود (اهل حدیث) همه صور علم کلام و استفاده وسیع از آن را در استدلال در دین مردود می‌دانستند، نقش مؤثری را در این زمینه ایفا کرد [۲۵، ص ۱۲۴]. این گرایش به حدیث در بین شیعیان امامیه از دوران امام جعفر صادق (ع) تکیه‌گاه مستحکمی را به وجود آورده بود. کوفه، مرکز اصلی اصحاب حدیث شیعه، در قرن سوم جای خود را به شهر قم داد. شدیدترین واکنش علیه بنونوبخت در اتخاذ کلام معتزلی از مکتب قم سر برآورد و متنفذترین نماینده آن در نیمه قرن چهارم ابوجعفر بن بابویه (ف ۳۸۱ هـ) معروف به شیخ صدوق بود [۲۵، ص ۱۲۴]. یکی از مشهورترین افراد خاندان بنونوبخت، ابوسهل نوبختی (۲۳۷-۳۱۱ هـ) است. ابوسهل نوبختی با ابوعلی جبایی مباحثاتی داشته است. ابوسهل در تکمیل علم کلام مطابق مذهب امامیه دو کار کرده است که از اهم مسائل و از دو جهت قابل توجه و بررسی است:

۱. در اصول؛ یعنی اعتقادات، ابوسهل علاوه بر دفاع از عقایدی که یک عده از متکلمان امامی قبل از او آن‌ها را بنا بر تصویب ائمه هدی و قبول جمهور امامیه بدون کرده بودند، پیروی از اصول اعتزال را بیش از پیش در تقریر مسائل کلامی مطابق عقیده امامیه پذیرفته و مخصوصاً فرقه قطعیه (اثنا عشریه) را از بعضی تهمتها که در باب رؤیت، تشبیه، تجسم و غیره دامن‌گیر یک عده از متکلمان اولیه فرقه امامیه شده بود، خلاص کرده و به‌طور صریح مثل معتزله، خود را طرفدار محال بودن رؤیت خدای تعالی و حدوث عالم و مخالف با جبریه در باب مخلوق و استطاعت آشکار کرده است و در باب انسان و رد اصحاب صفات نیز مسلک معتزله را پیش گرفته و از این تاریخ دو مذهب معتزلی و امامی زیاده‌تر از سابق به هم نزدیک شدند و شاگردان ابوسهل هم بعد از او همان عقاید را تقریباً بدون تغییرات زیاد در میان امامیه منتشر ساختند [۱۰، ص ۱۰۲].

۲. در زمینه مسئله امامت که از اهم مسائل اختلافی بین فرق اسلامی بود، متکلمان امامی قبل از ابوسهل هر یک به مقالات و یا کتبی پرداخته و بیشتر با ادله سمعیه و نقلیه موضوع نص جلی و خفی و اثبات خلافت بلافصل حضرت علی (ع) و حقانیت امامت فرزندان آن حضرت را پیش کشیده بودند ولی ابوسهل نوبختی و دو نفر از معاصران او یعنی خواهرزاده‌اش ابومحمد حسن بن موسی نوبختی و ابوالاحوص داود بن اسد بصری، اولین کسانی هستند که به تبعیت از ابوعیسی وراق و ابن راوندی در اثبات

و جوب امامت و بیان اوصاف امام ادله عقلیه را به کار برده و اگر هم به ادله سمیعه استظهار جسته‌اند، فقط برای تأیید ادله عقلیه و تصرف در استدلال بوده است [۱۰، ص ۱۰۲]. سید مرتضی که کتب ابوسهل و ابومحمد را در دست داشته، در رد بر قاضی عبدالجبار معتزلی کتاب *الشافی* را در رد *المعنی* نوشت [۱۶، ص ۱۴]. همین احتجاج وراق، ابن راوندی، ابوالاحوص، ابومحمد و ابوسهل در اثبات وجود امامت و تقریر صفات امام با ادله عقلیه به تدریج مسأله امامت را هم پیش امامیه مثل توحید، عدل و نبوت در جزء اصول وارد و در مباحث کلامی داخل کرده است و کسی که به مطلب مزبور صورت قطعیت داده و ادله و احتجاجات پیشقدمان خود را در این خصوص جمع‌آوری کرده و به دست او مسأله امامت در ذیل موضوع نبوت از مسائل کلامی مذهب امامیه شده است، ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی است [۱۶، ص ۱۴]. ابوسهل در موضوع امامت کتب متعدد نوشته و عمر خود را در دفاع از عقاید امامیه در این باب و رد غلات، واقفه و اصحاب سنت صرف کرده است و می‌توان گفت که کتب و آرای او در زمینه امامت، همه آثار متکلمان سابق را تحت‌الشعاع قرار داده است و شاگردان زیادی نیز تربیت کرده که قرون چهارم و پنجم مثل شیخ مفید، نجاشی، سید مرتضی، شیخ طوسی، و... همه با یکی دو واسطه شاگردان ابوسهل نوبختی بوده‌اند و به همین علت عقاید ایشان در باب امامت و مسائل دیگر کلامی تقریباً همان عقایدی است که ابوسهل در کتب متعدد خود آن‌ها را تشریح و تدوین کرده است [۱۰، ص ۱۰۶].

یکی دیگر از افراد خاندان نوبختی، ابومحمد نوبختی (وفات بین ۳۰۰ و ۳۱۰ هـ) است که ایشان با ابوالاحوص داود بن اسد بصری، خال خود ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی، ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبایی (۲۳۰-۳۰۳ هـ) ابوالقاسم عبدالله بن احمد کعبی بلخی (وفات ۳۰۹ هـ) ابن راوندی، ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن مملک اصفهانی و ابوجعفر محمد بن عبدالرحمن بن قبه رازی معاصر بوده است و از بعضی مثل ابوالاحوص بصری و ابوسهل اسماعیل اخذ علم کرده و با بعضی دیگر مانند ابن قبه، ابن مملک اصفهانی، ابوالقاسم بلخی و جبایی به طرق سؤال و جواب بحث می‌کرده و عقاید عده‌ای از ایشان را که با مذهب فرقه امامیه سازگاری نداشته، نقض کرده است [۱۰، ص ۱۲۸]. ایشان در کلام مثل خال خود ابوسهل به معتزله مخصوصاً به معتزله بغداد نزدیک شده و به همین جهت بین شیعه و معتزله بر سر عقیده و انتساب او به یکی از

این دو فرقه نزاع بوده است [۹، ص ۲۲۵]. وی کتب فراوانی در باب امامت نوشته است و از آثار وی «رد بر جعفر بن حرب معتزلی در باب امامت، رد بر اصحاب المنزله بین المنزلتین فی باب وعید، رد بر ابوهدیل علاف در باب نعیم اهل جنت، نقض بر ابوالهدیل علاف در باب معرفت، ردی که بر ابوعلی جبایی بر منجمان نوشته است و... را می‌توان برشمرد» [۱۰، ص ۱۳۷]. یکی از کتاب‌های وی در آرا و دیانات است که آرای مذاهب مختلف را در این کتاب آورده است. از معروف‌ترین افراد معتزلی که رأی آن‌ها در این کتاب آمده است می‌توان زرقان معتزلی شاگرد ابراهیم نظام، محمد بن شیب رقیق نظام، عباد بن سلیمان صیمری رقیق هشام بن عمرو فوطی، محمد بن عیسی برغوثی از شاگردان نجار، ابوالقاسم کعبی و... را نام برد [۱۰، ص ۱۳۷].

معتزله و شیخ مفید

در بحث از روابط بین معتزله و شیعه به روابط بیرونی و مناسبات اجتماعی آن‌ها می‌پردازیم. شیخ مفید (وفات ۴۱۳ هـ) بزرگ‌ترین عالم شیعی در دوره آل بویه به‌شمار می‌رود. او در زمان خود، شهرتی به‌سزا داشت و ابن ندیم که در سال ۳۷۷ هـ، کتاب خود را نوشته است از شیخ مفید به‌عنوان رهبر متکلمان شیعه زمان خود یاد کرده است [۹، ص ۲۲۶]. در بزرگی شخصیت فکری و اجتماعی شیخ همین بس که عضالدوله دیلمی بزرگترین امیر آل بویه به دیدار وی می‌رفت. در میان استادان مفید از دو عالم معتزلی می‌توان یاد کرد: یکی حسن بن علی بن ابراهیم که معروف به ابو عبدالله بصری است که از معتزلیان شیعی به‌شمار می‌آید و دیگری علی بن عیسی بن علی رمانی [۹، ص ۲۲۶]. این مسأله می‌تواند روابط و مناسبات عالمان امامی را با معتزله نشان دهد. آنچه که در اخبار و آثار مربوط به شیخ مفید بیش از همه مورد توجه قرار گرفته، مناظره و مجادله‌های کلامی اوست. در این قرن گروه‌های مختلف کلامی مشغول بحث و مناظره با یکدیگر بودند. در همین دوره، شیخ مفید از شیعه امامیه حضور داشت که بخشی از مناظره‌های وی با معتزله در نوشته‌هایش برجای مانده است. در این عصر، درگیری‌های شدیدی میان شیعه و سنیان حنبلی در بغداد در جریان بوده و گاه شیخ، مسجد و یاران او نیز درگیر این منازعات می‌شده‌اند. در واقع، وقتی رهبری شیعه در دست شیخ بوده، به‌طور طبیعی او در این منازعات درگیر بوده است؛ از جمله او مجبور شد تا در سال ۳۹۸ هـ، به‌دنبال شدت گرفتن منازعات به‌دستور عمید الجیوش بغداد را

ترک کند [۴، ج ۷، ص ۲۳۷]. با چنین اوضاعی که در این عصر برای معتزله و شیعه به وجود آمده بود، می‌توان به این نکته اشاره کرد که دشمنی حنابله با معتزله کمتر از دشمنی حنابله با شیعه نبود و از این جهت، هر دو دشمنی مشترک داشتند. البته باید به این نکته اشاره کرد که شیعه و معتزله در مسائلی مانند امامت و بعضی از شعائر شیعه و سنی با یکدیگر اختلافات عمیقی داشتند. مناظره‌های شیخ مفید بر سر امامت با معتزله و جز آن‌ها مطرح بوده است اما در مجموع نباید به دلیل کثرت نوشته‌های شیخ مفید بر ضد معتزله، دشمنی اجتماعی آن‌ها را اثبات کرد. به دلیل آنکه معتزله و شیعه با هم‌دیگر روابط نزدیکی داشتند، برای شیخ مفید نیز بحث با معتزله امکان‌پذیر بود، درحالی‌که برای ایشان بحث با حنابله امکان‌پذیر نبود. معتزله و شیخ مفید در موضوع امامت اختلاف اساسی داشتند. در برابر اصرار شیخ مفید درباره این مطلب که امام باید محفوظ و مصون از کار بد باشد تا مایه گمراهی امت خود نشود، این اصرار عبدالجبار قرار دارد که امام می‌تواند فاسد باشد و چون چنین شود باید او را عزل کنند [۲۹، ص ۱۵۷]. در نظر امامیه، امام قاضی امت است و خدا ضامن امام و از دیدگاه معتزله، امت قاضی و داور امام است و خدا داور امت است [۲۹، ص ۱۵۷]. از دیدگاه عبدالجبار امامان می‌توانند مرتکب اعمال بد شوند حتی آن اندازه بد که سبب عزل آن‌ها شود و امام نیازمند به آن نیست که بهترین فرد امت باشد و منکر آن است که امامان بتوانند معجزه انجام دهند [۲۹، ص ۱۵۷].

در میان این دو گروه (معتزله و شیعه)، مناظره‌های متعددی صورت گرفته است. نفس این مناظره‌ها، اختلاف نظر میان این دو گروه را آشکار می‌کند و شیخ نیز هدف خود را از نگارش کتاب *اوائل المقالات* بازگو کردن تمایزات اعتقادی میان معتزله و شیعه می‌داند. او متذکر این نکته می‌شود که هم شیعه و هم معتزله به این تفاوت‌ها اعتقاد دارند. تفاوت در عقاید آنان در ارتباط با توحید، عدل و مسائل جزئی‌تر علم کلام است [۱۷، ص ۱]. به نظر می‌رسد که هدف شیخ مفید از نوشتن این اثر، برشمردن اختلاف نظر معتزله با شیعه است و این کتاب را در پاسخ کسانی نوشته است که عقاید شیعه و معتزله را همسان می‌دانستند و حتی قائل به این نکته بودند که شیعه از نظر کلامی تابع معتزله است. شیخ، اثر دیگری نیز برای اثبات تفاوت میان آرای شیعه و معتزله داشت که از آن به عنوان *مسأله الفرق بین الشیعه و المعتزله و الفصل بین العدلیه منهما و القول فی اللطیف من الکلام* یاد شده است و در این قسمت آنچه از همه بیشتر مورد نزاع است، بحث «المنزلة بین المنزلتین» است که شیعه در این قسمت دیدگاه

معتزله را از اساس نمی‌پذیرد [۱۳، ص ۱۳۲]. در میان آثار شیخ مفید ردیه‌های فراوانی بر معتزله وجود دارد. کتاب‌های الرد علی الجاحظ العثمانیه، نقض المروانیه، نقض فضیله المعتزله، النقض علی علی بن عیسی الرمانی، الموضح فی الوعید، نقض خمس عشره مسأله علی البلخی، الامامه علی جعفر بن حرب، الکلام علی الجبایی فی المعدوم، نقض کتاب الاصح فی الامامه، الرد علی الجبایی فی التفسیر، الرد علی ابن الرشید فی الامامه، الرد علی ابن الاخشید فی الامامه، الرد علی ابی عبدالله البصری فی تفضیل الملائکه علی الانبیاء و... از این جمله‌اند [۳۸، ص ۳۹۹ تا ۴۰۲]. در کنار این آثار ضد معتزلی از یک اثر نام برده شده که در ذکر موافقتی است که معتزله در مسائلی چند با روایات ائمه معصومین دارند و آن کتاب الرساله المقنعه فی وفاق البغدادیین من المعتزله لماروی عم الائمہ علیهم السلام است [۳۰، ص ۴۰۰].

در آثار شیخ مفید، برخوردهای پراکنده دیگری با برخی دیگر از سران معتزله وجود دارد و این امر گویای آن است که در بیشتر حیات فکری خود، دغدغه رد آرای معتزله را که با تفکرات شیعی سازگاری نداشت، در ذهن داشته است. رد آرای عمر بن عبید و ناصبی خواندن وی، برخورد جدی او را با مشایخ معتزله نشان می‌دهد [۱۸، ص ۱۸۶]. در جای دیگر آنان را به دلیل کافر دانستن مانعان زکات و کافر دانستن محاربان با امیرالمؤمنان (ع)، مورد انتقاد قرار می‌دهد [۱۸، ص ۹۷].

معتزله و شیعه زیدیه

در مورد ارتباط معتزله با شیعه اگر بنا باشد از روابط معتزله و شیعه سخن به میان آید، باید قوی‌ترین ارتباط را میان معتزله و شیعه زیدیه دانست. این ارتباط از آغاز قرن دوم هجری به بعد وجود داشته است. نخستین برخورد معتزله با زیدیه، ارتباط زید با واصل است، اقدامی که زاویه‌ای در دو سوی مختلف را گشود، یکی در نهایت منجر به اتحاد معتزله و زیدیه شد و دیگری به افتراق زیدیه و امامیه منجر شد. زیرا امام صادق (ع) مخالف اخذ علم از واصل بود [۸، ص ۱۴۳ و ۱۴۴].

اخذ دانش از واصل توسط زید و شرکت معتزله در قیام عملی زیدیه، نشان‌دهنده این امر است که زیدیه در مقایسه با شیعه امامیه، آرای متعادل‌تری نسبت به اهل سنت و به خصوص معتزله داشتند که این امر در اتحاد آن دو ضروری بود. بر این امر نیز باید تأکید کرد که زیدیه اهل عمل (معتقد به قیام به سیف بودند) و نه اهل علم و این امر خود فرصتی را برای معتزله به وجود آورد تا بتواند تأثیر علمی خاص خود را بر زیدیه

بگذارند به طوری که اگر در آرا و عقاید زیدیه بنگریم به این مسأله پی خواهیم برد که این فرقه از نظر کلامی معتزلی بودند [۱۳، ص ۱۴۲].

در میان شاگردان قاضی عبدالجبار نیز زیدیان فراوانی بودند. از جمله آنها یکی ابویوسف عبدالسلام بن محمد قزوینی (متوفی ۴۸۸ هـ.ق) است. او متمایل به تشیع زیدی بود. ابوالقاسم اسماعیل بن احمد بستی نیز از شاگردان قاضی عبدالجبار و پیرو المؤید بالله امام زیدیه بود [۲۱، ج ۱، ص ۳۳۵]. حاکم جشمی متولد (۴۱۳ هـ.ق) از کسانی است که مذهب زیدی داشته و کتاب‌های زیادی براساس اعتزال نوشته است و کتاب شرح *عیون المسائل* از اوست که در این کتاب از معتزله ستایش فراوانی کرده است و آنان را بنیان‌گذاران علم کلام معرفی کرده است [۲۱، ج ۱، ص ۳۳۵].

شهرستانی در مورد عقاید زیدیه گفته است: اکثر زیدی‌های زمان ما مقلدند و اجتهاد و رأی ندارند. آنان در اصول به طور دقیق پیرو معتزله‌اند و رهبران اعتزال را گرامی‌تر از ائمه اهل بیت می‌شمردند و در فروع نیز جز در مسائل اندکی بر مذهب حنفی هستند [۱۸، ج ۱، ص ۱۴۳]. به طور کلی می‌توان گفت که زیدیان عامل مؤثری در جهت پیشبرد طرز تفکر معتزله بودند: چرا که آنها از نظر کلامی بیشتر عقاید و آرای معتزله را پذیرفتند و بسیاری از زندیان از شاگردان مکتب معتزله بودند؛ بنابراین بعد از رکود معتزله که در صد استمرار و پویایی این مکتب برآمدند. این امر به ویژه در میان علویان کناره دریای خزر رایج بود که به طور عمده از شاگردان ابوعبدالله بصری و قاضی عبدالجبار بودند که آئین جبائیه و بهشمیه را تبلیغ نمودند. در زمانی که بسیاری از بزرگان اعتزال تغییر مسیر دادند و در شیعه مضمحل شدند، این علویان کناره دریای خزر بودند که نظریه‌های مکتب معتزلی بصری (مکتب ری) را آئین خود قرار دادند و این مکتب کلامی را به آن سوی کناره دریای خزر و سپس به نقاط دیگری انتقال دادند.

نتیجه‌گیری

از مطالبی که براساس منابع متقن بیان شد نتیجه گرفته می‌شود که جریان فکری معتزله در زمان سه تن از خلفای عباسی (مأمون، معتصم و واثق) به دوره اوج خود رسید. در همین عصر بود که این خلفا موجبات آزار و اذیت اهل حدیث را فراهم کردند و دوره محنت را برای آنها به وجود آوردند. در سال ۲۳۲ هـ.ق چون متوکل به خلافت رسید به مخالفت با سیره خلفای قبل از خود پرداخت و از اهل حدیث حمایت کرد و معتزله را در شرایط دشواری قرار داد و برای آنها محدودیت‌هایی فراهم کرد. بعد از

متوکل تا روی کارآمدن حکومت شیعی آل بویه معتزله مورد تعقیب، آزار و اذیت قرار گرفتند. از آنجا که امرای آل بویه، شیعی مذهب بودند، سیاست آن‌ها نسبت به سایر فرق و مذاهب اسلامی و غیر اسلامی براساس تسامح و تساهل استوار بود از این رو فرقی چون معتزله در دربار آل بویه احیا شدند و افرادی چون صاحب بن عباد و قاضی عبدالجبار همدانی به مناصب بالایی رسیدند و نقش مهمی را در رشد و ترویج مکتب معتزله ایفا کردند. در قرن چهارم هجری علاوه بر قاضی عبدالجبار و صاحب بن عباد از شخصیت‌های مهم معتزله می‌توان از افرادی چون «ابوعلی جبایی»، «ابوهاشم جبایی»، «ابوالقاسم کعبی بلخی»، «ابوعبدالله بصری» و... نام برد که هرکدام از آن‌ها با تدوین آثار و تربیت شاگردان نقش مؤثری را در پیشرفت مکتب معتزله از خود نشان دادند. درواقع تا اواسط قرن سوم هجری معتزله و شیعه رده‌های فراوانی بر آثار هم نوشتند و گاهی هم‌دیگر را هجو کردند، اما از نیمه دوم قرن سوم هجری به بعد این جریان به گونه دیگر طی طریق کرد. در این دوره روابط فکری معتزله و شیعه قرابت خاصی نسبت به هم پیدا کرد. دامنه این قرابت به گونه‌ای بود که بسیاری از شیعیان از استادان معتزلی کسب علم کردند و بعضی از معتزلیان به شیعه گرویدند و بسیاری از بزرگان معتزله با رهبران فکری شیعه مانند شیخ مفید، خاندان نویختی و... تعاملات مختلفی برقرار کردند. این تعاملات با زیدیه بیشتر بود و هرگز به خشونت نگرایید و آن‌ها نظریات هم‌دیگر را با تسامح و تساهل می‌شنیدند و در برخی از موارد از یکدیگر تأثیر می‌پذیرفتند. در نگاه کلی باید گفت، در این دوره، معتزله و شیعه، تأثیر متقابلی بر یکدیگر برجا گذاشتند. این تأثیرات در جوی آرام و بدون از هرگونه تنش صورت می‌گرفت.

منابع

- [۱] ابن ابی‌الحدید، عزالدین ابوحامد بن محمد (۱۳۷۸ ه.ق). شرح نهج‌البلاغه. تحقیق: محمد ابوالفضل، مصر، دارالاحیاء الکتب العربیه.
- [۲] ابن اثیر، عزالدین علی، (۱۴۰۷ ه.ق). الکامل فی التاریخ. الطبعة السادسة، لبنان، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۳] ابن تغری بردی، جمال‌الدین ابوالمحاسن، (۱۳۸۳ ه.ق). النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و قاهره. مصر، وزارة الثقافة و الارشاد.
- [۴] ابن جوزی، ابوالفرج، (۱۴۱۲ ه.ق). المنتظم. بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۵] ابن عباد، صاحب، (۱۳۷۴ ه.ق). رسالة فی الهدایة و الضلالة. تحقیق: حسین علی محفوظ و محمد موقر، تهران، انجمن فرهنگی مهر.
- [۶] ابن عتبه، (؟). عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب. قم، منشورات رضی.

- [۷] ابن مرتضی، احمد بن یحیی، (؟). *طبقات المعتزله*. بیروت. منشورات دارالمکتبه الحیاء.
- [۸] ابن مرتضی، احمد بن یحیی، (۱۹۸۸ م). *المنیة و الامل*. تحقیق: محمدجواد مشکور، بیروت، دارالفکر.
- [۹] ابن ندیم، (۱۳۹۱ هـ ق). *الفهرست فی اخبار العلماء المنصفین من القدماء و المحدثین و اسماء کتبهم*. تهران، مروی.
- [۱۰] اقبال، عباس، (۱۳۴۵ هـ ش). *خاندان نوبختی*. تهران، کتابخانه طهوری.
- [۱۱] بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر، (۱۹۴۸ م). *الفرق بین الفرق*. قاهره، نشر الثقافه الاسلامیه.
- [۱۲] جارالله، زهدی حسن، (۱۳۶۶ هـ ق). *المعتزله*. مصر، مطبعة القاهره.
- [۱۳] جعفریان، رسول، (۱۳۷۲ هـ ش). *مناسبات فرهنگي معتزله و شیعه*. تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- [۱۴] خطیب بغدادی، (؟). *تاریخ بغداد*. مصر، قاهره، دارالفکر.
- [۱۵] زرکلی، خیرالدین، (۱۹۸۹ م). *الاعلام*. بیروت، دارالعلم للملایین.
- [۱۶] سیدمرتضی، (۱۴۱۰ هـ ق). *الشافی*. قم، بی نا.
- [۱۷] الشریف الرضی، (؟). *دیوان شریف الرضی*. تحقیق: محمد حلو، بیروت، بی نا.
- [۱۸] شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم، (۱۳۶۸ هـ ق). *الملل و النحل*. قاهره، مطبعة حجازی.
- [۱۹] شیخ مفید، محمد بن نعمان، (؟). *اوائیل المقالات*. قم، مکتبه الداوری.
- [۲۰] شیخ مفید، محمد بن نعمان (؟). *فصول المختاره*. قم، مکتبه الداوری.
- [۲۱] صبحی، احمد محمود، (۱۴۰۵ هـ ق). *فی علم الکلام*. بیروت، دارالنهضة العربیة.
- [۲۲] صفدی، صلاح الدین، (۱۴۱۱ هـ ق). *الوافی بالوفیات*. بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۲۳] طبری، محمد بن حریر، (۱۴۰۳ هـ ق). *تاریخ الامم و الملوک*. بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- [۲۴] عسقلانی، ابن حجر (۱۴۱۶ هـ ق) *لسان المیزان*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- [۲۵] مادلونگ، ویلفرد، (۱۳۷۵ هـ ش). *مکتبها و فرقه‌های اسلامی در سده‌های میانه*. تحقیق: جواد قاسمی، مشهد، آستان قدس رضوی.
- [۲۶] مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، (؟). *مروج الذهب و معادن الجواهر*. بیروت، دارالفکر.
- [۲۷] مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، (۱۳۵۷ هـ ق). *التنبیه و الاشراف*. مصر، بی نا.
- [۲۸] مقدسی، ابوعبیدالله محمد بن احمد، (۱۳۶۲ هـ ش). *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*. ترجمه: علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان.
- [۲۹] مکدر موت، مارتین، (۱۳۷۶ هـ ش). *اندیشه‌های کلامی شیخ مفید*. ترجمه: احمد آرام، تهران، عارف و مشهد، آستان قدس رضوی.
- [۳۰] نجاشی، ابوالعباس، (۱۴۰۷ هـ ق). *الرجال*. قم، بی نا.
- [۳۱] همدانی، قاضی عبدالجبار، (۱۹۶۵ م). *شرح اصول خمسہ*. قاهره، مکتبه و هبه.